

نامه بی سرگشاده به شاعر مبارز اسماعیل خوبی

اندیشیدن یا نیندیشیدن

علی فیاض

afayyazb@hotmail.com

سوگند به قلم و آنچه می نویسند!

خوبی عزیز

با سلامی چو بوی خوش آشنایی! و با درودی در خور شاعر اندیشمندی چو تو!

با آرزوی سلامتی و بهروزی برای شما و پیروزی برای خلق دربندمان .

قبل از هر چیز لازم می دانم که توضیح دهم چرا این نامه را ، به شما می نویسم . چرا که ، دلایلی که باعث نوشتن این نامه به شما شده است ، در رفتار و گفتار بزرگان و خردان دیگری نیز مشاهده شده و می شود . اما چرا طی این سال ها ، و تکرار مکررات ، و همچنان «همین گونه بودن» من ، اینک تو را اینچنین مخاطب خویش یافته ام؟

دلایلی چند ، باعث شد تا با شما سخن بگویم ؛ براهینی که زمینه ساز این گفتگوی همه شنو و همه خوان با شما شد و شایسته است قبلا برایتان توضیح داده شود :

نخستین دلیل اینکه شما را از دردمندان و مبارزان تاریخ میهنم می دانم که بی عدالتی را بر نمی تابید و در مسیر مبارزه برای برابری ، آزادی و عدل از بسیاری از امتیازات زندگی که به آسانی می توانستید به چنگ آورید – همانند پاک باختگانی دیگر – در گذشتید .

دوم اینکه شما را شاعری اندیشمند می دانم که نه تنها دغدغه رهایی انسان که دغدغه «شعور» انسان را نیز دارد . سوم اینکه ، با استناد به دو جمله بالا از شما انتظار دیگری می رفت و می رود .

چهارم اینکه با ذکر خیر و احترام آمیزی که در نخستین جلد از «کارنامه اسماعیل خوبی» از معلم روشنفکران مذهبی – دکتر شریعتی – با این عنوان که «زنده یاد علی شریعتی که در آن زمان البته هنوز دکترعلی شریعتی نشده بود» ، کرده بودید ، مرا به حق دوستی ، متعصب نبودن و در حق «دگراندیش» ستم نکردن ، امیدوارتر نمودید .

و ... و شعرهای زیبایتان در ستایش انسان . و از جمله یکی از زیباترین اشعارتان که امروز برای بعضی ها مفهومی جز ویرانگری ندارد! (۱) همان شعر «جنوب شهر ویران خواهد شد .» شعری که نفهمیدن آن بسیار سخت تر از

فهمیدنش می باشد!

* * *

باری ، چندی پیش ، صدای شما را از یکی از رادیوهای فارسی زبان شهر خود – گوتنبرگ سوئد – شنیدم . صدای شاعرانه یی که انتظار داشتم بسیار شاعرانه تر از آن چیزی باشد که اکنون رایج و مرسوم است . و مگر نه شعر و شاعری از شعور و درک و فهم گسترده و والای آدمی حکایت دارد؟ و سخنان شما در آن شب و در آن مصاحبه ، به راستی چقدر با شعر و شاعری ، و حقیقت همخوانی داشت؟ و چقدر از احساس ، فاصله ، و با عقل و انصاف نزدیکی داشت؟

خوبی عزیز ؛ بگذارید با همدیگر به صراحت سخن بگوییم ؛

گفته می شود تغییرات عموماً گامی به جلو هستند . اما کسانی هم هستند که همانند لنین معتقدند می توان تغییرات را یک گام به پیش ، دو گام به پس تعبیر کرد! برای من اما این موضوع از اهمیت چندانی برخوردار نیست ؛ چرا که چینی موضوعی را تنها در یک ارزیابی منطقی و عمیق فکری می توان درک و فهم کرد . به علاوه ، اسماعیل خوبی ، با شعر و زیبایی و احساس و عاطفه نیز سرو کار دارد . و این بسیار مهم است . به ویژه در زمانه یی که انسان بیش از پیش با ابزار انگاری همه پدیده ها و دست آوردهای مثبت – و حتی معنوی – خود ، به تخریب آنها – چنانکه می بینیم – همت گماشته است!

مهم تر از هر چیز برای من ، اما ، گستاخی وارد شدن در دیالوگی منطقی و انسانی است که تناقضات و چنگدانه گی های مستتر در بینش های موجود ما ، و کشف و فهم آنها می تواند ، شعور آدمی را به سوی درک و فهم برتری از شرایط کنونی رهنمون سازد .

با این همه ، متأسفانه شرایط نقد و ارزیابی ، میان ما ایرانیان اینک به گونه دیگری است . چرا که در این آشفته بازار خارج از میهن ، که خود بهتر از هر کسی می دانید سخن از «نفی» است و نه نقد ، و بازار مکاره یی را می ماند که هر کسی بیشتر به اسلام و مسلمانان دشنام دهد ، یخش بیشتر از دیگران می گیرد ، من سخنان شما را نتوانستم بی پاسخ گذارم ، چرا که شما را خارج از آن دایره می دیده و می بینم .

* * *

و اما جان مایه کلام شما در آن سخن – که به نظر می آمد در محاصره «روشنگران عصر روشنایی»! قرار گرفته بودید ، این بود که در اسلام نه از هنر خبری است و نه از اندیشیدن ، و اساساً اندیشیدن در اسلام ممنوع است (نقل به مضمون) « و من درد در جانم ، و ... » ، با شناختی که از شما داشتم ؛ انتظار سخنی بس نغزتر ، فلسفی – اندیشیدنی تر و بسیار هوشیارانه تر از آن چیزی که خیلی ها بر زبان جاری می سازند ، را از شما داشتم .

آری ، خوبی عزیز؛ شنیدن چنین جملاتی از شما به راستی برای من ثقیل بود . چرا که آن سخنان و آن شیوه بیان ، متأسفانه یادآور همه فحاشی ها و اتهاماتی شد که توسط کسانی بیان می شود که با روخوانی چند کتاب سطحی از چند نیمه محقق نان به نرخ روز خور ، شب و روز در رادیوهای محلی شهرها و کشورهای گوناگون ، به جان فکر و اندیشه و نقد افتاده اند . اما ، شما چرا؟ شما که همیشه سعی داشته یید منطق و استدلال را جای گزین احساس ، و شعور را بر جای شور بنشانید .

آیا می توانید برای این کلام تان – که اسلام دینی ضد فکر و اندیشه هست – سندی «اسلامی» برای من و ما عرضه بدارید؟

به راستی در کجای آن کتابی که شما آن را متأثر از شعر عرب جاهلی پنداشتید نفرت از اندیشه و اندیشیدن وجود دارد؟ در کجای کتابی که در آن به کرات از یعقلون و تعقلون و یعلمون و یسئلون و ... سخن گفته است ، معنای نیندیشیدن را کشف کرده اید؟

آیا اساسا دینی وجود دارد که پیروانش را به نیندیشیدن دعوت کرده باشد؟ و آیا به کار بردن چنین تعبیری با مبانی فلسفی و علمی همخوانی دارد؟ با چنین نگرشی آیا نباید مدعی شد که همه کسانی که به دین اسلام گرویده اند ، کودن و نادان بوده و به نفهمی و جهالت گرایش پیدا کرده اند؟

خوبی عزیز در کجای آن همه «روایات» و «احادیث» اسلامی از نخواندن و ننوشتن و نفهمیدن و سرکوب شعور انسانی سخن گفته اند؟ در کجای عملکردهای علی و حسین از اختناق و دیکتاتوری سخن گفته اند؟ شما از کجای عملکرد علی ، تحسین نیندیشیدن و نفهمی را درک و فهم کرده اید؟

آیا شما از وجود شعرا ، اندیشمندان و عارفانی چون عین القضاة ها ، مولوی ها ، حافظ ها ، حلاج ها ، سیف فرغانی ها ، اقبال لاهوری ها و ... بی اطلاع هستید؟

مگر ابن عربی ها ، عمر بن عبدالعزیزها ، جابر بن حیان ها ، بیرونی ها ، نسیمی ها ، نعیمی ها ، ناصر خسروها ، ابن یمین ها و ... زاینده آن فرهنگ نیستند ؟

خوبی عزیز ، مگر در همین عصری که خود ما زیست می کنیم ، حنیف نژادها ، رضایی ها ، شریعتی ها ، گودرزی ها ، خیابانی ها ، عاشوری ها ، برزویی ها و ... خود را شاگردان ساده مکتب قرآن نمی دانستند؟ مگر بسیاری از نسل من و ما – که درست همانند خود تو – « زین ابر شهر جهان ... تا ... یعنی ای آزاده در کل جهان زندانی ام » را رنج کشیده اند ، همه «کافر» بوده اند؟ مگر نسلی که به نام دین – و مشخصا به نام اسلام – روی در روی با دژخیمان رژیم آخوندی ایستادند ، و دیگران را نیز به آگاهی و خودآگاهی دعوت نمودند ، آزادی خواه نبودند و به خاطر نفرت از این حاکمیت سیاه از همه هستی خویش نگذشتند؟

شما در این رابطه ، آنقدر عجولانه پیش رفتید که به صراحت تأکید نمودید که ابن سینا نیز هیچ فکر و فلسفه یی از خود ارائه نکرده است . گیرم که چنین باشد و به زعم شما آثارش تنها بازتاب افکار فیلسوفانی چون ارسطو و ... باشد . آیا شما منکر این هستید که آثار وی سال ها در آستانه رنسانس در دانشگاه های اروپا مورد استفاده قرار گرفت؟ و اگر فیلسوفان مسلمان – دست کم به شهادت خود اروپاییان – در انتقال و بازتاب افکار یونانی به اروپاییان و ایجاد رنسان سهمی – حتی در کم ترین شکل ممکن که تو و امثال تو می توانند بپذیرند – داشته اند ، آیا این خود گام مثبتی نبوده است؟ و آیا این خود نشان از جستجوگری فکری و علمی در ذهنیت مسلمانان نبوده است؟ جستن دانش حتی در چین (غیر مسلمان) که حدیثی است بارها تکرار شده از پیامبر اسلام ، آیا به این معنی است که نیندیشید و چیزی فرا نگیرید؟

تصور این موضوع که شما از حقیقت تاریخ و حقیقت انقلابی مذاهب – لااقل در لحظات آغازین خود – بی اطلاع باشید ، به هیچ وجه قابل درک نیست ؛ همانگونه که تصور فهم این موضوع ، که شما از این امر بی خبر باشید که روحانیان در طول تاریخ ، همه مذاهب را – بدون استثنا – وجه المصالح منافع و غرایط شخصی خود قرار داده اند – و به زعم اینجانب هزاران دلیل بر این دعوی اقامه می توان نمود – برای من غیر قابل فهم است .

خوبی عزیز ! خود بهتر از من می دانی که مذهب در همین عصر نیز چهره های ارجمند و پارسایی را به میهن ما عرضه داشته است ، که هر انسانی که به انسانیت ارج می نهد ، بایسته است ، سر خود را به نشانه تعظیم در برابر رنج ها و تلاش هایشان خم نماید . چهره هایی چون حنیف نژادها ، سعید محسن ها ، بدیع زادگان ها ، فاطمه

امینی ها ، اشرف ربیعی ها ، مشکین فام ها ، رضایی ها ، شریعتی ها ، خیابانی ها ، آشوری ها ، گودرزی ها و ... رسول گیاهی ها (*) (که خود اسطوره وجودی اش را در عصر حاکمیت خمینی ها از نزدیک نظاره گر بودم) ، همانقدر شایسته تعظیم و تکریم هستند که احمدزاده ها ، جزنی ها ، مرضیه احمدی اسکویی ها ، گلسخی ها ، شعاعیان ها ، سلطان پورها ، پاک نژادها و ... بسیاری دیگر از مبارزین جان بر کف غیر مذهبی و مارکسیست . آقای خوبی از شما انتظاری به جز آن می رفت که رفت . ما از شما انتظار کمی انصاف داشتیم ... و دریغا ... «دریغا عشق ...»

ما حتی اگر بخواهیم به مقایسه بی میان روشنفکران _ کسانی که اهل اندیشه هستند _ در ایران معاصر بپردازیم ، به نظر نگارنده به سادگی می توان مدعی شد که ، روشنفکران مذهبی ، خود از بسیاری از روشنفکران غیر مذهبی و ضد مذهبی ، منصف تر ، آزاداندیش تر و با قشری گری نیز بیشتر مخالف بوده اند . می خواهید دلیلش را بدانید؟ به نشریات (۲) گروه ها و سازمان های روشنفکران مترقی مذهبی مراجعه کنید و حمایت ها و ستایش های آنان را از مبارزان ، روشنفکران و جریانات ترقی خواه غیر مذهبی و نیز دیدگاه هایشان درباره سوسیالیسم ، دمکراسی ، عدالت ، آزادی و ... و آنگاه آنها را با نشریات جریانات مدعی پیشتازی و ترقی خواهی بسنجید که تنها دلیل نفی دگراندیشانی _ از آنهایی که نام بردم _ «مذهبی» بودنشان است . و گویا همین تنها جرم هم کافی بوده است تا آنها را «تکفیر» نمایند! (۳)

خوبی عزیز ؛ بسیاری عصر کنونی را عصر کبیر آگاهی خلق ها نامیده اند و من مطمئن هستم که تو بهتر از من ، گوینده و یا گویندگان آن را و نیز منظور آنان را به درستی می شناسی و می فهمی . و معنی این حرف را نیز بسیار بهتر و بیشتر از من می دانید . عصری که دیگر در آن از دروغ ، تزویر ، تحریف ، غوغاسالاری ، نان به نرخ روز خوردن و تاریخ را آنچه را که خود می خواهیم ، دیدن ، خبری نیست . عصری که در آن انسان به گونه بی واکنشی ، احساسی ، شتاب زده و انتقام جویانه به ارزیابی نمی نشیند . عصری که در آن انسان _ و به ویژه انسانی که با اندیشیدن سر و کار دارد _ خود را مسئول کوچک ترین کلامی می داند که بر زبان جاری می سازد . آقای خوبی ، من مطمئن هستم که شما بیش از دیگران واقف هستید که هیستری ضد مذهبی (ضد اسلامی) ، به ویژه در خارج از کشور ، کم تر مایه بی از شعور ، تعقل و انصاف را در خود دارد و بیشترین جان مایه کلامش نفرتی احساسی از رژیم است که به نام اسلام تمامی مرزهای جنایت را در طول تاریخ بشری در نور دیده است . و البته خود بهتر می دانید که این کمال بی انصافی و بی احترامی در حق کسانی است که در همین عصر و از میان همین نسل باز هم به نام اسلام از همه چیز خود گذشتند تا نقاب از چهره کریه فقیهان دین پناه پس زنند . امیدوارم این سخن را چنین نپندارید که پس منظور ما این است که به همین دلیل ساده ، نباید از اسلام و روشنفکران اسلامی انتقاد کرد . چه ، خود به خوبی آگاه هستید که انتقاد چیز دیگری است و توهین و افترا و تحریف چیز دیگری . اما ، آیا آنچه که اینان درباره اسلام گفته و می گویند حقیقت محض است؟ و به راستی هیچ رگه بی از خردگرایی ، بشر دوستی ، عدالت خواهی ، دعوت به راستی و ... و ... در اسلام وجود نداشته و ندارد؟ حتی در عصر خود؟! هر چه بوده و هست در این دین منفی است و هیچ جنبه ی مثبتی نداشته است؟ متأسفانه چیزی که اکنون از نوشته ها و بیانات مدعیان فکر و اندیشه برمی آید ، چیزی جز این نیست . و شما خود بهتر می توانید میزان حق دوستی ، عدالت و انصاف را در این گونه آثار مشاهده نمایید .

خوبی عزیز ، اینجانب افتخار این را دارد که به عنوان یکی از کوچک ترین شاگردان مکتب فکری شریعتی ، از همان آغاز حاکمیت آخوندیسم به نبردی جدی و رویاروی با این موجوداتی که به نام اسلام بر جان و مال و ناموس

این ملت چنگ انداخته اند ، برخیزد . نبردی که کم ترین قربانی آن دستگیری ، اعدام و آوارگی ده ها تن از همفکران و هم رزمانم بوده است . زنده یاد رسول گیاهی تنها یکی از آنانی بود که همانند بسیاری دیگر از جوانان و دانشجویان هم نسل ما امنیت زیستن در خانه پدری در شمال شهر و سوار شدن بر اتومبیل «ب ام و» ، و دیگر امتیازاتی از این دست را به لقایش بخشید و به نام اسلام و متأثر از شریعتی ، به مبارزه یی جدی و پیگیر با ارتجاع خون آشام و کریه «مذهبی» پرداخت ، در صورتی که هزاران گریزگاه آبرومندانه برای زیستن داشت! و اتفاقاً درست در همان ماه های آغازین حاکمیت! یعنی همان زمانی که تعداد قابل توجهی از گروه ها و روشنفکران غیر مسلمان ، ذره بین به دست گرفته بودند و از لابه لای روضه های سیاسی روزنامه یی شده «امام» ، دنبال کلمات و جملات ضد امپریالیستی می گشتند تا آنها را تبدیل به شعار کنند و در پایین صفحات نشریاتشان با حروف درشت درج نمایند! همان هایی که امروز جلال آل احمد را به جرم جمله یی که - هر چند اشتباه و نادرست - در حق شیخ مرتجع ، فضل الله نوری بر قلم جاری ساخت ، هر روز و هر شب در دادگاه های خودساخته خویش به مرگ محکوم می نمایند . همان هایی که بدون اینکه به روی مبارک خویش بیاورند و به نقد خویش و عملکردهای خویش بپردازند ، شریعتی را به جرم نقشی که در انقلاب - و نه حاکمیت - داشت ، در کنار آخوند مرتجعی چون مرتضی مطهری به «نقد» می نشینند! همان هایی که دارند حتی دادگاه تازه یی برای زنده یاد خسرو گلرخ بر پا می کنند تا حرف هایش را درباره «اسلام انقلابی» و «مولا حسین ، شهید بزرگ خلق های خاورمیانه» ، پس بگیرد! و شهید عزیز و گرانقدری چون مصطفی شاعیان را - به جرم «تروتسکیست» بودن ، حتی در ادبیاتشان ، نامی هم نمی برند! همان هایی که شاید در آینده یی نه چندان دور ، خود شما را هم به جرم تعبیر «زنده یاد» درباره شریعتی ، شماتت کنند! ... بیش از این چه بگویم؟ جز این که این جمله موجز و کوتاه شاعرانه را تکرار کنم که « روزگار غریبی است نازنین!» و غریبانه تر اینکه شخصیت های نام برده از آخوندها هم دشنام می شنوند! و به تعبیری دیگر :

« نه در مسجد گذارندشان که روندند نه در میخانه که خمار خامند . » (۴)

آری خویی عزیز ، همین نسل از جوانان روشنفکر مذهبی نیز ، فهمیدن را از «پرتوی از قرآن» های زنده یاد محمود طالقانی ، «اسلام شناسی» های شریعتی ، «راه انبیا راه بشر» مجاهدین ، «اصول تفکر قرآنی» فرقان ، «دوستان و دشمنان مردم» سازمان آرمان مستضعفین ، آثار تحقیقی زنده یاد ابوذر ورداسبی ، تلاش های سیاسی و فکری جمعی از روشنفکران مذهبی و ... آموختند . همان هایی که به آسانی می توانستند در قدرت سهیم شوند ، و نشدند . آیا باز هم نمونه بیاورم؟

پس اگر اینها اندیشیدن نیست ، چیست؟ و اگر اسلام دین نیندیشیدن و ممنوع کردن اندیشه است ، پس اینان چگونه با آن همه مایه فکری ، به اندیشیدن پرداختند؟ آیا شما نیز همانند بسیاری دیگر از «اندیشمندان» ، یک روی سکه را می بیند؟ و یا اینکه هر دو روی سکه را یکسان می انگارید؟ اگر چنین است که وای بر ما ، وای بر شما و وای بر آینده این میهن رنجور!

آقای خویی شما بهتر از هرکسی می دانید که همانگونه که علم جامعه شناسی بر این امر تأکید می کند که جامعه وجود ندارد ، جامعه ها وجود دارند ، علم مذهب شناسی نیز معتقد است که مذهب وجود ندارد ، مذهب ها وجود دارند! و شما خود به خوبی آگاهید که در جهان تکثر گرای کنونی و حتی پیش از آن نیز ، نمی توان مغز دو انسان را یافت که از تعداد سلول های مشابه ، درک و فهم یک سان و قوه تخیل یک سانی برخوردار باشند . حتی در منسجم ترین تشکیلات سیاسی نیز نمی توان در بالاترین رده ممکن دو نفر را یافت که همانند و یکسان بیندیشند .

پس ما چگونه می توانیم همه مذهبی ها و مسلمان ها را که امروز دیگر از «هفتاد دو ملت» نیز بیشتر شده اند یکسان بشماریم و در باره همه آنها یکسان قضاوت کنیم؟ تنها به این دلیل که آن همه جنایت به نام دین انجام می شود . مگر به نام مذاهب دیگر عملکردهای منفی در تاریخ رخ نداده است؟ اگر شده است ، که شده است ، و قرون وسطای مسیحیت و دوره ساسانی «زرتشتی» که همه دگر اندیشان را از مزدکی گرفته تا مانوی از پا تا شانه در زمین غرس می کردند و هزاران جنایت دیگر نمونه های روشن آن ، پس چرا ناگهان فقط دین اسلام مخالف اندیشه از آب در می آید؟

آیا تصور شما و کسانی که به گونه یی دیگر می اندیشند بر این است که با چنین نگاه هایی به تاریخ ، مذهب و فرهنگ ، به شفاف نمودن زوایای گوناگون و تاریک تاریخ می پردازیم؟ آیا با این نگاه های یک جانبه ، احساسی و سیاه و سفید بین ، به تاریخ و ذهنیت توده ها کمک می کنیم و یا بر عکس ما نیز همانند آخوندها _ اما از آن سوی سکه تاریخ _ به مخدوش کردن ذهنیت آنان می پردازیم؟ امیدوارم که حدس نخستین من درست از آب درآید .

سخنم را با جمله یی از شریعتی در باره یکی از شعرهای زیبای شما به پایان می برم :

« ... واژه ها را خبر کنیم تا که با کوزه های * خالی خویش ، چرخ زنان و پای کوبان ، به سوی سرچشمه خورشید بشتابند .

در من امشب ترنم غزلی است

دلم امشب ستاره باران است

واژه ها را خبر کنید _

تا که با کوزه های خالی خویش

_ بشتابند سوی من _ کامشب

در من است آنچه در دف باران

و آنچه در نای چشمه ساران است . «

* غزل اسماعیل خویی است که تعبیرات زیبایی در این معنی به کار گرفته شده است . «

شریعتی ، م. آ . ۵ ، ص ۱۸۵

با آرزوی سلامتی و طول عمر برای شما و با امید به دیداری «انسانی» در فردای نه چندان دور ، در میهن رها شده

۱۴ مارس ۲۰۰۲ _ با مهر ، دوستی و احترام علی فیاض

توضیحات

(۱) علی میرفطروس ، نیمروز ، شماره ۶۷۴ ، ۲۶ بهمن ۱۳۸۰ ، ص ۱۷

(۲) برای نمونه بهنشریه کتاب محراب رجوع شود .

(۳) از کاربرد اصطلاح «مذهبی» تکفیر ، آن هم از سوی غیر مذهبی ها چندان تعجب نمایید . اصطلاحاتی چون «مرتد» بودن به عنوان یک دشنام ، بارها از سوی مارکسیست ها مورد استفاده قرار گرفت و در برجسته ترین آثار

ادبی - سیاسی آنها به کار گرفته شد . نمونه روشن آن کتاب انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد ، اثر و . ای . لنین .

(۴) « نه در مسجد گزارندم که رندی
نه در مسجد که این خمارخام است
میان مسجد و میخانه راهی است
غریبم ، سائلم ، آن ره کدام است؟ »